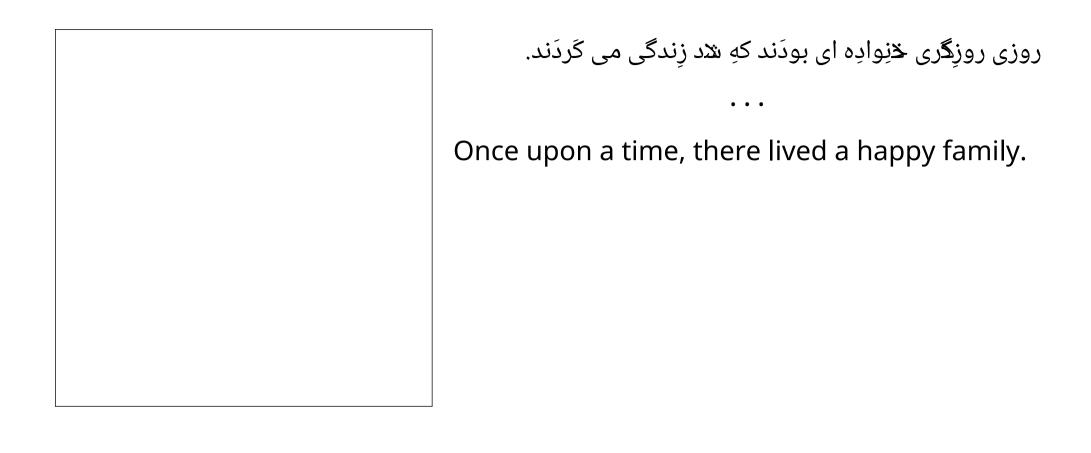
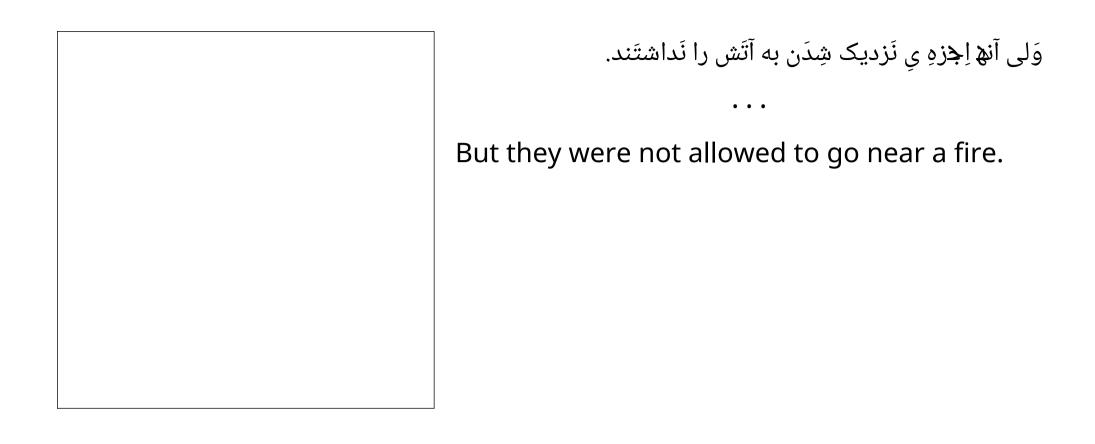
	4	_
مومی	های	بچه

## **Children of wax**

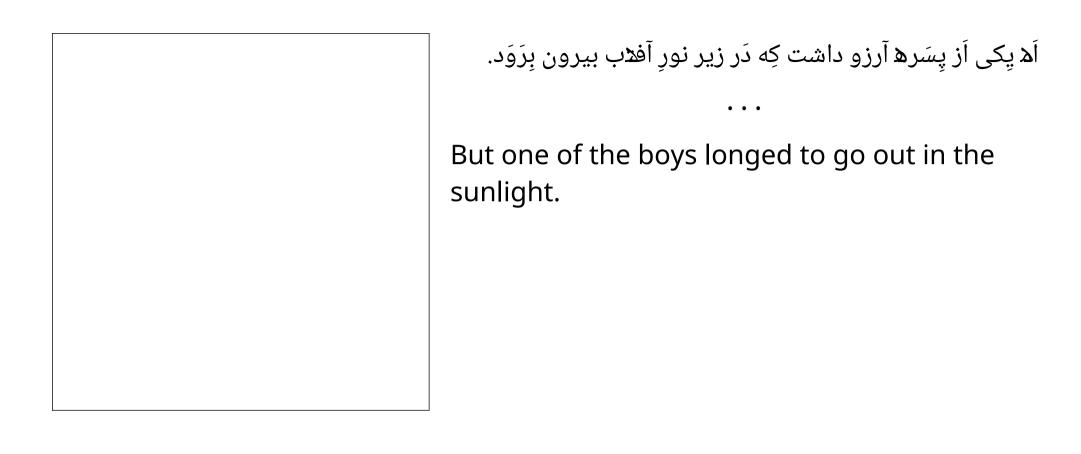
- Southern African Folktale
- ⊠ Wiehan de Jager
- Marzieh Mohammadian Haghighi
- ul 2
- 💬 فارسی fa] / English [en]



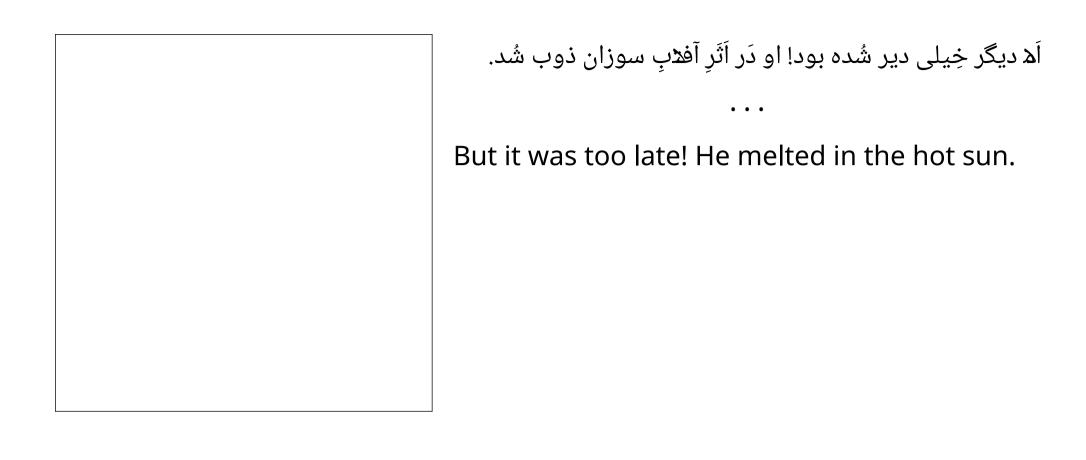
آنهٔ هیچوَقتهٔ هَم نَجنگیدند. آنهٔ دَرخنه وَ زَمین هیِ کِشوَرزی به پِدَر وَ هدَرِشن کُمَک کَردَند. They never fought with each other. They helped their parents at home and in the fields.



آنه مَجبور بودند کِه تَهم کرهپِشن را دَر طول شَب اَنجِم دَهند. چون بَدَنِهُن اَز جِنسِ موم بود. They had to do all their work during the night. Because they were made of wax!



یِک روز، دیگر نَتوانِست طَقَت بِیْوَرَد. بَرادَرهیَش بِهِ او هُشدار دادَند کهِ بیرون نَرَوَد. ۰۰۰ One day the longing was too strong. His brothers warned him...



بَچه هي مومى خِيلىهراحَت شُدَند كِه ديدند بَرادَرِهن دَر جِلوي چشمِهن ذوب شد. ••• The wax children were so sad to see their brother melting away. of melted wax into a bird.

وَلَى بَچه ه یِک نَقشه کِشیدند. آنه گُلولِه ی ذُوب شُدِهِ ی موم را بِه شِکل یِک پَرَندِه دَر آوَردَند.

But they made a plan. They shaped the lump

آنه بَرادَرِهن را کِه بِه شِکلِ پَرَندِه دَر آمَدِه بود راهِلایِ یِک کوهِ بُلَند بُردَند. ۲۰۰۰ They took their bird brother up to a high mountain.

وَقتى كِه آفلاب طلوع كَرد بَرادَرشن هَمين طور كِه آواز مى خواند به دوردَست ه پَرواز کَرد. And as the sun rose, he flew away singing into the morning light.



## **Global Storybooks**

globalstorybooks.net

بَچِه هایِ مومی

## **Children of wax**

✓ Southern African Folktale✓ Wiehan de Jager✓ Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)

